

# مدافع حرم

دوره نامه اولین مکتب شهادت  
شهادت فاطمی، مدافع حرم  
شهادت علی نوری  
اسفندماه ۹۳



# محمد علی نوری





جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی شناسد و ما باید در جنگ اعتقادیمان،  
بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان به راه بیاندازیم. *امام روح... الموسوی انجینی (ره)*

این تفکر بسیجی که پایه گذار آن امام بزرگوار (رحمة... علیه) بوده، اکنون صادر شده  
و همچون عطر گل های بهاری است که کسی نمی تواند جلوی آن را بگیرد. نسیم روح  
افزا و روانبخش تفکر بسیجی را اکنون در عراق، سوریه، لبنان و غزه شاهد هستیم و به  
لطف خداوند در آینده ی نه چندان دور، در قدس شریف و برای نجات مسجد الاقصی هم  
شاهد آن خواهیم بود.

*امام سید علی حسینی خامنه ای (مدظله)*



# همراهی یکپارچه نور بود و معنویت

گروهی از بندگان خدا آنقدر در عبودیت خدا که غایت خلقتشان بود پای فشردند تا به گنه حقیقت آن دست یافتند و محبت معبود در سراسر وجودشان رسوخ کرده تا آنجا که خدا نیز آنان را به دوستی پذیرفت و مصداق این کلام شریف امام صادق (ع) شدند که:  
 فَلَا مُؤَسِّيَ لَهُ سِوَى اللَّهِ وَلَا تُنْقَى وَلَا إِشَارَةَ وَلَا نَفْسَ إِلَّا بِاللَّهِ وَاللَّهُ وَمَعَ اللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ فَهُوَ فِي رِيَاضِ قُدْسِهِ مُتَرَدِّدٌ. (مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۱۹۱)  
 آری سراسر وجودشان از تولبیریز شد و نطق و اشاره و نفس ایشان از تو، باتو و برای توشد و در ریاض قدست منزل و ماوا گزیدند.

و اگر ما خواستیم از آنان بگوییم تنها برای این بود که با شناخت آنها تور نیز بشناسیم و حیات مرده مان را با نام و یاد آنها که در تونده و باقی شدند روح ببخشیم.  
 گروهی از بندگان که مشاهده چهره آنها انسان را بیاد پروردگار می اندازد گویی مسافرانی هستند از ملکوت، وشهید ما چهره اش یکپارچه نور بود و معنویت، علت آن را هم آخرین فرستاده خدا بیان کرده بود: «نورانیت چهره انسان از زیادی نماز شب است».

همه دوستش داشتند. چنانکه در حدیث قدسی آمده است:  
 فَإِذَا أَحَبَّنِي أَحَبَّتُهُ وَ حَبَبْتُهُ إِلَى خَلْقِي وَ أَفْتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ إِلَى عَظَمَتِي وَ جَلَالِي (رساله لقاءالله، ص ۴۱)  
 «پس هنگامی که مرا دوست داشت، من هم او را دوست می دارم و محبوب دیگرانش میکنم و چشم دل او را برای تماشای عظمت و جلالم باز میکنم». و این دلیل عشق ورزیدن و محبت دوستان و اطرافیان به او بود. چرا که او هم به خدا عشق می ورزید. همه بدنبال او بودند او هم بدنبال مهدی فاطمه(س).

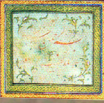
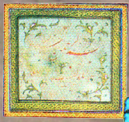
آمده بود تا اشتیاق ظهور را در بین ما دوچندان کند آمده بود تا بفهمیم اصحاب آخرالزمانی امام چگونه اند. او و هم‌زمان شهیدش آمده بودند تا به فطرت خویش برگردیم. تا مطمئن شویم در این دوران هم میشود یار آخرالزمانی امام باشیم و می توان به اصحاب عاشورایی ابا عبد الله الحسین ملحق شد.

آنها در میان ما بودند و ما خاموش و آرام فقط نظاره میکردیم فقط تماشا میکردیم.  
 او و دوستانش آمدند و گفتند و عمل کردند و بعد از مقابل چشمان ما سفر کردند و رفتند و ما با دنیایی حسرت ماندیم.

اما نه سید شهیدان اهل قلم نهیب میزند که:

«پندار ما اینست که شهدا رفته اند، اما شهدا مانده اند و گذر زمان ما را با خود برده است»





# شهید علی نوردانی

تاریخ تولد: ۱۳۵۷

محل تولد: اردبیل

تحصیلات: کارشناسی مهندسی صنایع

تاریخ شهادت: ۲۳ فروردین ماه ۱۳۹۴

محل شهادت: عراق - جنوب بغداد - منطقه عمومی نهروان

علت شهادت: مبارزه با گروهک تروریستی داعش و دفاع از حرم الامین عسکریین عظیم السلام

نحوه شهادت: شلیک موشک از پهلو امریکایی

مزار شهید: گلزار شهدای یافت آباد (نهران)

## یادشماره، یادبود ارزشهای انسانی است

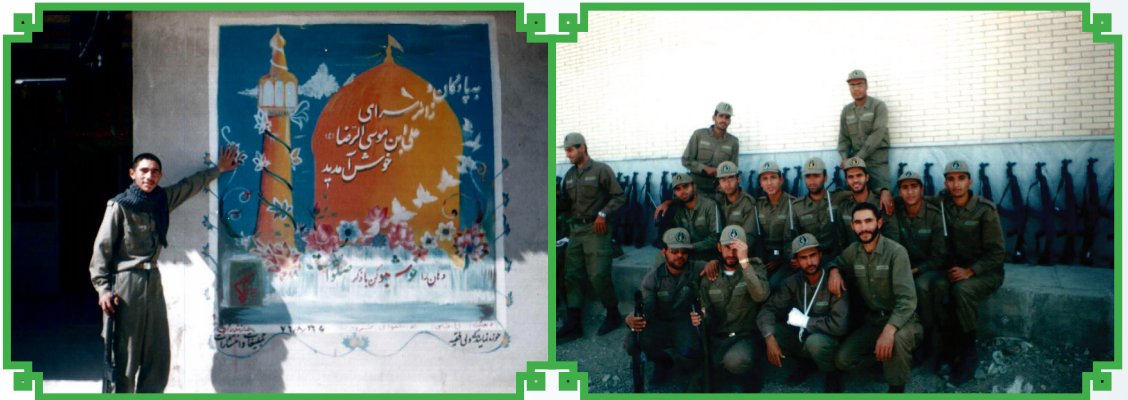
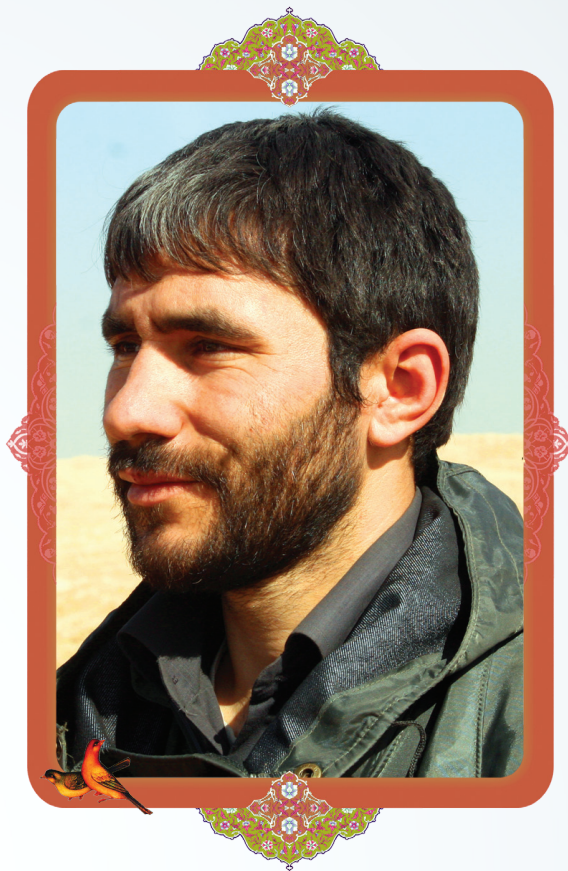
### درشبهای قدردان ۱۳۵۷ فرزندی متولد شد و نامش را علی گذاشتند

شهید مهندس علی یزدانی در دوم شهریور سال ۱۳۵۷ مصادف با ۲۰  
رمضان المبارک ۱۳۹۸ در شهر اردبیل و در خانواده ای  
متدین و محب اهل بیت علیهم السلام به دنیا آمد.

پدرش چون درشبهای قدر متولد شد نامش را  
علی گذاشت تا همیشه زیر سایه ی ائمه اطهار  
بزرگ شود و علی وار زندگی کند. دوران  
کودکی را در اردبیل و در شهرستان سرعین  
گذراند و درشش سالگی به همراه خانواده به  
تهران آمدند و در محله فلاح ساکن شدند.

دوران تحصیل خود را در همین محله  
گذراند در کنار بازیگوشی های کودکانه یکی  
از فرزندان باهوش خانواده و مدرسه بحساب  
میآمد. در کنار تحصیل علم در بسیج مساجد  
و هیئات مذهبی شرکت میکرد و همین  
مسئله باعث رشد و بالندگی روحیات  
مذهبی و اعتقادات او میشد.





بعد از گرفتن دیپلم در سال ۱۳۷۶ وارد خدمت سربازی شد. نیمی از خدمت را در پادگان امام رضا (ع) در شهر کازرون و نیمی دیگر را در میبد یزد سپری کرد.

علی در حین خدمت به درس خواندن مشغول شد و با پشتکاری که داشت در کنکور موفق به قبولی در رشته مهندسی صنایع دانشگاه زاهدان شد. علی در دوران خدمت به خودسازی و اهتمام به عبادات و انجام واجبات و مستحبات و ترک محرمات مشغول بود و دوستانش به همین علت او را بعنوان پیش نماز خود انتخاب کرده بودند. لقبی که به او داده بودند او را به این لقب می شناختند علی غفیله بود.



## کانون شهید همت

در خلال تحصیل و در تهران کانونی فرهنگی را با همکاری یکی از بهترین دوستانش پایه گذاری کردند و به دلیل علاقه ی خاصی که به شهید همت داشتند نام کانون را شهید همت گذاشتند. کار اصلی این کانون پرورش نوجوانان و هدایت آنها در مسیر اسلام، اهل بیت و انقلاب و باروری استعداد های علمی آنان بود. این جوانان اکنون هر کدام فارغ التحصیل دانشگاه های کشور و افرادی متدین، هیأتی و انقلابی بوده و در جایگاه خود فرد مفیدی بحساب می آیند.

## اهتمام جدی به نماز شب

داخل پادگان بودیم، اکثر شبها ساعت دو نیمه شب برای سرکشی به مسجد آسایشگاه میرفتم و میدیدم در باز است و جوانی (علی یزدانی) در تاریکی به نماز ایستاده. یکی از همین شبها که دوباره برای سرکشی به مسجد رفتم در بسته بود، دیدم علی باز به نماز ایستاده و متوجه شدم که از پنجره وارد نمازخانه شده و مشغول نماز شب خواندن است.

## سج و استجوبی

شهید علی در دوران تحصیلات دانشگاهی خود در شهرستان زاهدان توانست با اقدامات فرهنگی و سیاسی تاثیرات فراوانی را در سطح دانشگاه و این شهرستان بگذارد که از این قبیل می توان به قائله فتنه سال ۷۸ و اتفاقاتی که در دانشگاه های آزاد و دولتی سیستان و بلوچستان رخ داد نام برد.

وی در آن سالها جانشینی بسیج دانشجویی دانشگاه آزاد زاهدان را بر عهده داشت که موفق شد جمعیت جوان زیادی را تحت عنوان بسیج دانشجویی برای فعالیت های فرهنگی جمع نماید که بسیار برای از هم پاشیدگی آن جمعیت نگران بود.



## جذب جوانان دانشجو

دانشگاه رادر استان سیستان و بلوچستان و در شهر زاهدان در رشته مهندسی صنایع گرایش تحلیل سیستم ها به پایان برد. در دوران دانشگاه علاوه بر تحصیل، در فعالیتهای فرهنگی مسجد علی بن ابیطالب (ع) زاهدان و بسیج دانشجویی دانشگاه حضور تاثیر گذاری داشت و باروحیه انقلابی و اخلاق و منش اسلامی باعث جذب جوانان دانشجو به اسلام و انقلاب شد.



## شور و شوق خدمت

یکی از دوستان شهید علی میگفت: یک بار در اردوی راهیان نور و در مسجد جامع خرمشهر شهید علی وقتی شور و شوق فراوان دوستانش رادر بسیج دانشجویی میدید. از اینکه این گروه از هم جدا شود نگران بود و میگفت این گروه نیاز دارد یا فرمانده یا من شهید شویم تا پیوند بچه ها محکم تر شود. طبق گفته ی دوستان شهید علی در آن زمان فردی تشکیلاتی و استوار بود که بسیار در راستای انقلاب اسلامی تلاش می کرد.



## خرج تحصیل

شهید علی علاوه بر تحصیل علم و فعالیتهایی که داشت برای گذراندن خرج تحصیل، در کنار مسجد علی بن ابیطالب (ع) مغازه ای اجاره کرد و در آن به کارهای فرهنگی می پرداخت. در همان دوران بود که مسجد علی بن ابیطالب (ع) توسط عوامل ضد انقلاب بمب گذاری شد و مغازه و همه مایملک شهید علی از بین رفت. ولی توکل بالای او باعث میشد که هیچ وقت ناامید نشود.





## جذب در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

دوران دانشگاه با تمام فراز و نشیب هایش در سال ۸۱ به پایان رسید شهید علی بعد از ۵ سال ادامه خدمت خود را در میبید یزد به پایان رساند و در سال ۸۳ راهی تهران شد تا بتواند با آموخته های خود به اهداف مقدسش نزدیک تر شود. لذا همان سال با جذب در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حضور داوطلبانه در نیروی قدس سپاه که یکی از پر مخاطره ترین رده هاست عمیق اعتقاد و ارادت خود را به آرمانهای انقلاب نشان داد و در یکی از تخصصی ترین و موثرترین فعالیتها اشتغال داشت.. شهید علی طی ده سالی که در این نیرو مشغول خدمت به اسلام و انقلاب بود هر چه در توان داشت در طبق اخلاص می گذاشت تا بتواند فرد مفیدی برای نظام اسلامی باشد. در این دوران شهید علی نه تنها از آموخته های دانشگاهی خود استفاده میکرد بلکه در هر زمینه ای که فکر میکرد برای ادامه و تحقق اهداف خود نیاز است وارد میشد و علم آن را می آموخت. آنچه از او و خدماتش در این نیرو در ذهن همکارانش باقیمانده روی باز، شوخ طبعی، سختکوشی و پرکاری ایشان است.

## داماد حضرت زهرا (س)

شهادت علی یزدانی در سال ۸۵ با یکی از سادات ذریه حضرت زهرا (س) عقد کرده و در سال ۸۷ زندگی مشترک خود را آغاز نمود. علاقه شهید به ائمه اطهار مخصوصاً مادر سادات حضرت زهرا (س) بقدری زیاد بود که شاید به جرات بگوییم یکی از دلایل اصلی ازدواجش با ذریه سادات نزدیک تر شدن به حضرت زهرا (س) بود. خودش میگفت روز ولادت حضرت زهرا (س) در کربلا از امام حسین (ع) خواستم که داماد حضرت زهرا (س) شوم تا اینگونه با جرات تمام بگویم مادرم زهراست. بعد از همان زیارت کربلا چند ماه بعد به خواستگاری آمد و شد داماد حضرت زهرا (س)



## زهر او زینب



بعد از ازدواج فعالیت‌های شهید چه در زمینه کاری و چه در زمینه بسیج و کانون نه تنها کمتر نشد بلکه با همراهی همسرش بیشتر از قبل شد. کانون همت بعد از مدتی علاوه بر جنبه علمی به جنبه فرهنگی نیز پرداخت. بنابراین خواسته شهید علی و موافقت دوستان، دیگر وقت آن بود که این نوجوانان و جوانان علاوه بر تحصیل علم به تحصیل معرفت نیز بپردازند و کانون همت تبدیل شد به هیئت مکتب الشهداء. هیئتی که هر هفته چهارشنبه‌ها برگزار می‌شد و همچنان هم با یاد شهید و حضور شهید برگزار می‌شود. از این زندگی مشترک دودختر به یادگار مانده دختری که نام مادر سادات را بر او نهاد و دختری که هم نام عمه سادات شد: زهرا و زینب. هشتم دی ماه سال ۸۹ خداوند زهرا را به او هدیه کرد و زینب فرزند دوم در بیست و هشت دی ماه ۹۲ متولد شد.



## دفاع از حریم آل الله

اواخر سال ۹۱ بود که در سوریه جنگ شروع شد و زمزمه های رفتن آغاز شد. خرداد ۹۲ بود که به سوریه رفت و با آنکه فرزند دوم در راه بود ولی این مسئله مانع از رفتنش نشد. این اولین ماموریت برون مرزی شهید علی بود. اول قرار بود به یک ماموریت ۱۵ روزه برود ولی وقتی رفت و شرایط آنجا را دید نتوانست خودش را راضی کند که برگردد و ۴۹ روز در منطقه ماند. وقتی برگشت و فهمید فرزندش دختر است خنده ای بر لبانش جاری شد و گفت نام فرزندم زینب است. بیمه حضرت زینب (س) من برای خانم حضرت زینب (س) خدمت میکنم و او هم ان شاء الله مراقب فرزندم است. بعد از تولد زینب محل ماموریت هایش به عراق تغییر یافت. دفاع از حریم آل الله در عراق بله شاید همه با خودشان بگویند مگر عراق هم شهید مدافع دارد. زمانی بود که حرمین عسگریین از سوی مزدوران داعش بشدت تهدید میشد و دوستان اهل بیت برای دفاع از حریم مقدس ایشان راهی عراق شدند تا در مقابل حضرت مهدی (عج) شرمندگی نباشند. بعد از تولد زینب شهید علی احساس کرد برای خدمت بیشتر به اسلام باید به عراق برود. سال ۹۳ سه بار به عراق رفت برای دفاع از حرمین عسگریین.

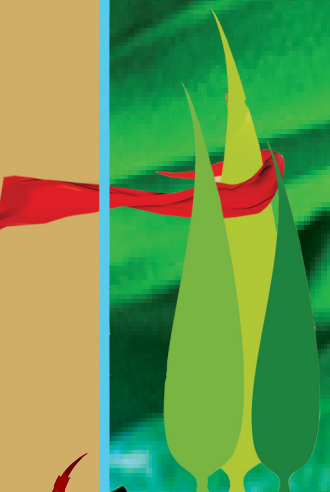
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ

يا حسين

تسهیل  
 علی بیژدانی

سپاهای آمریکایی

در آخرین ماه سال ۹۳ برای آخرین بار به عراق اعزام شد و فرار بودیکماه بعد و هنگام سال جدید برگردد. تحویل سال ۹۴ در کربلا حضور داشت و نمیدانیم در حرم حضرت ارباب حسین (ع) چه گفت و چگونه به زیارت آقا مشرف شد که حضرت ارباب شهادت نامه اش را امضا کرد و در سوم فروردین ماه مصادف با شب شهادت حضرت زهرا (س) در منطقه عمومی نهروان در جنوب بغداد با آتش پهپادهای آمریکایی شربت شهادت نوشید و از پیکر مطهرش جز تکه هایی چند بازنگشت و به آرزوی خویش که شهادت در راه دفاع از حریم اهل بیت بود رسید. روحش شاد و قرین رحمت الهی باد.





# بابای ماستکترین بابای دنیاست





حتی اگر تو آسمون هست...





امام خاتمی (ره غله):

اگر اینها نمی رفتند و دفاع نمی کردند، امروز دشمنان اهل بیت علیهم السلام حرم حضرت زینب سلام الله علیها را با خاک یکسان کرده بودند، ما را با خاک یکسان کرده بودند و اگر دست شان می رسید کاشمیر و بنگل و کربلا را هم با خاک یکسان می کردند.







امام خانم‌های (مؤلفه) دیدار با شهیدان شهدای مدافع حرم:

«اگر این روحیه شام‌نوی مردان تان اینجور به دل و سینه دشمن نمی‌رقند.  
این روحیه‌های خوب بود که این مردان را در این میدان با کرد. خدا ان شاء الله شام‌ها حفظ کند.»

ملت، دین و انقلاب اسلامی فدا کردند. امتیاز دیگر این شهیدان که حکایت از مظلومیت آنها دارد، «شهادت در غربت» است. «امتیاز سوم هم این است که اینها در غربت به شهادت رسیدند. این هم یک امتیاز بزرگی است و پیش خدای متعال فراموش نمی‌شود.

خانواده شهید "علی یزدانی کنزق" خانواده شهید بعدی است که آقا نامش را می‌برند و قرآن هدیه‌شان را امضا می‌کنند. پدر شهید با عکس شهیدش که حالا با اشک نمناک شده، به آقا نزدیک می‌شود و بعد از چند بوسه، با زبان آذری گفت و شنودی در می‌گیرد و پدر به پرسش‌های آقا درباره کنزق و محل زندگی‌اش پاسخ می‌دهد. شهید یزدانی دو دختر خردسال دارد. همسر شهید در حالی که یک دختر در آغوش و دست دختر دیگر در دستش است، به آقا می‌گوید: "من به این فکر بودم که اگر خود شهید الان اینجا بود به شما چه می‌گفت. به نظرم تنها یک جمله می‌گفت آن هم این بود که آقا امر کردید و ما گفتیم بسم الله! دو سال پیش هم به من گفت و من گفتم بسم الله! آقا می‌گویند: «اگر این روحیه شما نبود، مردان تان اینجور به دل و سینه دشمن نمی‌رفتند. این روحیه‌های خوب بود که این مردان را وارد این میدان‌ها کرد. خدا ان شاء الله شما را حفظ کند.»

ولادت با برکت دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام، که حالا دفاع از حریم پاکش نمادی است برای دفاع از «حریم اسلام»، بهانه‌ای است برای انتشار حاشیه‌های یکی از دیدارهای خانواده‌های شهیدان مدافع حرم با رهبر معظم انقلاب اسلامی در بیت رهبری: ولادت عقیده بنی‌هاشم حضرت زینب کبری سلام‌الله‌علیها فرصت خوبی است برای یاد کردن از شهیدانی که این روزها دوباره فضای زندگی ایرانیان را به عطر بشورانگیز شهادت معطر کرده‌اند. شهیدانی که «حقیقتاً حق بزرگی بر گردن همه ملت ایران دارند. تمام این شهیدان یک صفت مشترک دارند: "شهید مدافع حرم" امتیازی که آنان را متمایز کرده است: «اگر اینها نمی‌رفتند و دفاع نمی‌کردند، امروز دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام حرم حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را با خاک یکسان کرده بودند، سامرا را با خاک یکسان کرده بودند و اگر دست‌شان می‌رسید کاظمین و نجف و کربلا را هم با خاک یکسان می‌کردند.

اما فقط دفاع از حرم نیست که به آنها جلوه دیگری داده، امتیاز دیگرشان کوتاه کردن دست متجاوزان از خاک ایران اسلامی است؛ آن هم نه در مرزهای کشور که کیلومترها دورتر از آن، شهیدان مدافع حرم «با دشمنی مبارزه کردند که اگر اینها مبارزه نمی‌کردند، این دشمن می‌آمد داخل کشور. اگر جلوی گرفته نمی‌شد ما باید اینجا در کرمانشاه و همدان و در بقیه استانها با اینها می‌جنگیدیم و جلوی اینها را می‌گرفتیم. در واقع این شهدای عزیز ما جان خودشان را در راه دفاع از کشور،



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# دیدار سعادت

کردم و خدمت آقا رسیدم حضرت آقا با ملاطفت احوالپرسی کردند و دستی به سر زهرا کشیدند یک لحظه همه حرفها و گرفتاریها و دلتنگیها از یادم رفت و فقط یک جمله در ذهنم ماند. انگار واقعا باید حرفی گفته میشد که شهید علی میخواست به حضرت آقا عرض کردم: من به این فکر بودم که اگر خود شهید الان اینجا بود به شما چه می گفت. به نظرم تنها یک جمله می گفت آن هم این بود که آقا امر کردید و ما گفتیم بسم الله! دو سال پیش هم به من گفت و من گفتم بسم الله! و حضرت آقا فرمودند: گر این روحیه شما نبود، مردان تان اینجور به دل و سینه دشمن نمی رفتند.

روحیه های خوب بود که این مردان را وارد این میدان ها کرد. خدا ان شاء الله شما را حفظ کند. «تنها چیزی که باید از آقا خواست دعای عاقبت بخیری برای همه

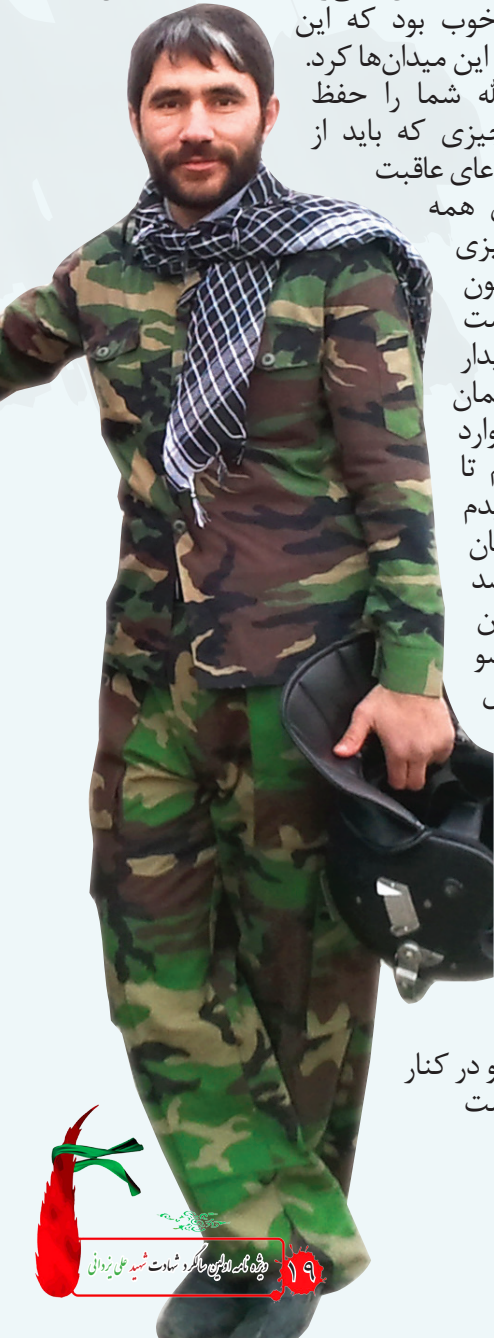
ماست چیزی که امروز از شون در خواست کردم. دیدار با مقتدایمان تمام شد و وارد حیاط شدیم تا برگردیم دیدم باز داستان صبح تکرار شد و زینب به این سوو آن سوو دنبال باباش میره و صد اش میکنه

ا و نجا بود که به یقین رسیدم امر و ز شهید علی خودش با ما و در کنار ما حضور داشت

**به حضرت آقا عرض کردم: من به این فکر بودم که اگر خود شهید الان اینجا بود به شما چه می گفت. به نظرم تنها یک جمله می گفت آن هم این بود که آقا امر کردید و ما گفتیم بسم الله! دو سال پیش هم به من گفت و من گفتم بسم الله!**

**حاطره دیدار مقام معظم رهبری؛ از زبان، همسر شهید**

امروز سعادت دیدار با مقام معظم رهبری نصیب ما شد دیداری که شهید علی همیشه آرزویش را داشت ولی به سعادت شهادت رسید که بالاتر از آن فضیلتی نیست. دیداری که برای رسیدن به آن بهای سنگینی دادیم. مطمئن بودم که امروز شهید علی هم همراه ما به بیت می آید ولی با رفتارهای دختر کوچکم زینب حضورش رو میشد مطمئن شد. وارد محلی شدیم که قرار بود سوار اتوبوسهایی بشیم که بسمت بیت میرفت. دیدم زینب باباشو صدا میکنه گفتم بابا کجاست؟ گفت ایناهاش. گفتم بدو برو پیش بابا دیدم دوان دوان باباشو صدا میکنه و میره بسمتی که صندلی های خالی داشت. گفت بابا اینها. گفتم کو؟ باز نگاهی کرد و گفت نیست. باز نگاهی به اطرافش کرد و دوید بسمت دیگه. احساس کردم با باباش داره بازی میکنه چون اطرافمان کسی نبود که زینب بشناسد یا حتی پدرش را با او اشتباه بگیرد. و بچه ها چون فطرتشون پاکه چشمشون بیناتر از ما گرفتاران در حصار دنیاس. از آنجا سوار اتوبوس شدیم و بسمت بیت راهی شدیم. زمان نماز ظهر به بیت رسیدیم و نماز جماعت را با آقا اقامه کردیم، بعد از نماز حضرت آقا کمی برای همه صحبت کردند و بعد از آن دیدار با خانواده ها شروع شد. تو ذهنم حرفهای زیادی بود که خدمت آقا عرض کنم از دلتنگی های خودم تا بیقراری های زهرا و زینب. بالاخره بعد از چند خانواده نوبت به ما رسید. دست زهرا را گرفتم و زینب را بغل





# خاطرات یکسال زندگی

بدون حضور جسمانی و با حضور معنوی شهید علی



## ای کاش بودی...

### هجدهم دی ماه ۹۴ تولد دخترهای گل شهید علی

پارسال وقتی صحبت جشن تولد گرفتن برا بچه هارو باهم می کردیم شهید علی گفت بزار یه تولد بگیریم برا دوتاشون آخه زهرا متولد ۸ دی ماه و زینب متولد ۲۸ دی ماه هست . گفت ۱۸ دی ماه بگیریم و همین هم شد تولدی که هنوز در ذهنم خیلی خوب مانده . امسال هم به رسم پارسال تولد بچه هارو ۱۸ دی ماه گرفتیم اون هم نه در خانه بلکه در کنار شهید علی در گلزار شهدا و کنار مزارش. حضور معنوی شهید علی در کنار بچه ها اون هم در روز تولد خیلی خوب احساس می شد .

**هستی من ؛** تو این هشت سال زندگی هرمناسبتی که می شد کیک تولد با خودت بود ای کاش بودی و خودت به سلیقه خودت برای بچه ها کیک می گرفتی . ای کاش بودی و خودت مثل هر سال برای بچه ها اسباب شادی رو فراهم می کردی ای کاش ...



## همیشه کنار ما باش...

**دوم شهریور ماه ۹۴ تولد شهید علی**  
تو این هشت سال زندگی هر سال به رسم یاد بود دوم شهریور جشن تولدی می گرفتیم . پارسال در سالروز تولد شهید علی خانواده رو برده بودیم باغ هویزه هیچ وقت فکر نمی کردم این آخرین جشن تولدی باشه که ما دور هم با حضور شهید علی برگزار می کنیم. امسال هم به رسم سالهای قبل روز تولدش رو دور هم بودیم با حضور تمام خانواده و دوستان و آشنایان و با حضور معنوی شهید علی . اومدیم بهش بگیم علی جان همیشه بیادت هستیم و همیشه کنار ما باش و کمکمون کن .



# ما را در افعال حرم اومیدماند



## آخرین دیدار

دوم اسفند ماه ۹۴ بود وما به یاد آخرین دیدارمون با شهید علی اومیدماند فرودگاه مهرآباد . همون جایی که بچه ها با پدرشان خداحافظی کردند؛ به امید اینکه ۲۰ روز بعد به استقبال پدر بیایند ولی .... یادش بخیر یک سال از آخرین دیدارمون میگذره . قرار نبود قبل عیدبه ماموریت بره گفته بود نیروها رفتند و دیگه به حضور من نیازی نیست. ساعت ۵ غروب دوم اسفند بود که با من تماس گرفت و گفت باید برم عراق اول ازش خواستم نره ولی دیدم تصمیمش جدیه و میخواد بره. گفت ساکم رو بیار مهرآباد آخر تماسش هم گفت راستی تونستی بچه هاروهم بیار . انگار همه چیز دست بدست هم داده بود تا من در مقابل این رفتن سکوت کنم و برخلاف بارهای قبل که از رفتنش رضایتی نداشتم این بار با رضایت تمام ساکش را آماده کردم و با بچه هاروهم فرودگاه شدیم. میدون آزادی محل قرار ما بود شهید علی را سوار ماشین کردیم و راهی مهرآباد شدیم . ترافیک زیادی بود با خنده گفتم علی، بعیده با این ترافیک برسی . لبخند و آرامش همیشگی بر چهره و لبانش جاری شد و گفت : مهم نیست نیمیرم . اصلا هر چی قسمت بکنه . وقتی به فرودگاه رسیدیم از جلوی در ورودیش پیاده شد و از روی ماشینها میپرید و خودش رو به دوستانش رسوند تا بلیط پروازش رو بگیره وجانمونه. آرامشی در دلم بود که هیچ وقت در سفرهای قبلیش نداشتم

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)



# گلزار شهدا یافت آباد



## پرچم ایران



اون روز علی بلیط رو که گرفت و باز اومد پیش ما تو محوطه فرودگاه روبروی ترمینال یک با بچه ها کلی بازی کرد . وقت خداحافظی بود بمن گفت چی میخوای بیارم خنده ای کردم و گفتم سلامتی خودت. به زهرا گفت دخترم زهرا چی میخواد بابا بیاره برات زهرا به اطراف نگاهی کرد و گفت پرچم. بابا علی برام پرچم ایران بیار . شهید علی با خنده ای گفت آخه من تو عراق پرچم ایران از کجا پیداکنم . زهرا انتخابش رو کرده بود و مصمم میگفت باباعلی من پرچم میخوام شهید علی هم گفت باشه گلم میارم برات و خداحافظی کرد و رفت به امید اینکه زود برگردد . غافل از اینکه این آخرین دیدار ما بود زهرا وقتی به ماشین برگشت گریه میکرد و میگفت بازم باباعلی منو تنها گذاشت و رفت و هیچ چیز آرومش نمیکرد. انگار زهرا کوچولوی ما فهمیده بود که این آخرین دیدار با باباش بود. راز پرچم خواستن زهرا رو هم روز تشییع پیکر مطهرش فهمیدیم که تابوت شهیدعلی با پرچم ایران مزین شده بود و همون پرچم تا مدتها بر سر مزارش بود..





# حاکم بر خاطرات

دینگی های اخلاقی شهید علی از زبان همسر و دوستان:



پژوهش‌های اخلاقی شهید علی از زبان



## مزدت را از خدا بگیر

**رابطه شهید با مردم :** شهید علی در تمام مدت عمرش تلاش میکرد به همه مردم خدمت کند و حتی به جرات میتوانم بگویم جواب بد اخلاقی های دیگران را هم با خوشرویی میداد. او به یک جمله اعتقاد داشت و همیشه میگفت: تو نیکی می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز و ورد زبانش همیشه این بود که تودر حق دیگران خوبی کن و مزدت را از خدا بگیر از بندگان خدا توقع جبران نداشته باش

## بهشت زیر پای مادران

**رابطه شهید با پدر و مادر و خانواده :** برای خانواده احترام خاصی قائل بود و از انجام هر کاری که از دستش بر می آمد دریغ نمی کرد. تمام سعی خود را میکرد که از هر لحاظ نه تنها باعث آزار پدر و مادر نشود بلکه رضایت تمام و کمال آنها را جلب نماید. هر وقت به دیدار پدر و مادر میرفت آنها را بهر نحوی شده خوشحال و راضی میکرد. برای مادرش احترام ویژه ای قائل بودو تا آنجا در برابرش خضوع داشت که بیشتر اوقات صورتش را کف پای مادر می گذاشت و وقتی مادر از او می پرسید چرا اینکار را میکنی جواب میداد مگر بهشت زیر پای مادران نیست. همچنین در ارتباط با خواهران و برادران خود نیز تلاش میکرد حلال مشکلات آنها باشد.





## ولایت پذیرمی و شات درم در راه ولایت

بالتر از بی خیالی امتش نخورده. رفقا گوشه نشینید کنار نرید پای کار وایسید که آخر سر همین خانم زهرا اون دنیا می تونه غلام هایش رو جمع کنه ان شالله که این مهر نوکری بخوره به تن ما و من مطمئن هستم که اگر این روال ادامه پیدا کند و آقا بیاید باز دق الباب میکند اگر چه ما مرده باشیم که دوستان بلند شید که مهدی آمده و اون انتقامی که باید بگیرد را خواهد گرفت.

فرد ولایت پذیرمی بود و این موضوع رو می توانم با صحبت های خودش تو هیئت مکتب الشهداء برای شما عنوان کنم. رفقا پای کار بیایید. مدینه نیست

که بیخیال باشیم. خیلی ها تو مدینه بی خیال شدند. خانم زهرا (س) می آمد و خونہ اصحاب رو دق الباب میکرد که بیایدمگه شما غدیر نبودید. گفتند خانم ما بیعت کردیم اما بی خیال می شدند. اسلام هیچ ضربه ای



## شاگردی که استادش رسید



از همان روزهای اول رابطه خاصی  
باشهید حاج اسماعیل حیدری برقرار  
کرده بود

بعد از شهادت حاج اسماعیل در مرداد ۱۳۹۲  
در حلب سوریه ، علی بسیار غمگین شده بود  
بارها و بارها میگفت الان نمی فهمیم ، زمان باید  
بگذرد تا بفهمیم چه استادی و چه پاسداری  
و چه پدری و چه مدافعی را از دست داده ایم .  
بعد از شهادت علی در فروردین ۹۴ من به  
دوستان علی همین را گفتم که زمان باید بگذرد  
تا بفهمیم چه دوستی و چه پاسداری را از دست  
دادیم ، شاگردی که به استادش رسید.



## دکل راپل



خوب یادم هست ، هنوز آن خنده  
های زیبا و پرهیجانش را ، شوخی های  
زیبایش را به خاطر دارم روی دکل راپل هم  
که بود روی آن ارتفاع با وجود آنکه همه سعی  
می کردند ترس خود را نشان ندهند علی اولین  
نفری بود که داوطلب می شد و با صدای بلند  
می خندید و یاد آن خنده ها به خیر



## دغدغه اسلام



آرام قرار نداشت ، همیشه فکرس  
مشغول بود ، انگار دنیایی از غم و غصه  
روی دوشش بود ، علی با آن خنده دائمی  
روی لبانش ؛  
از هر کدام از دوستانش که در ماموریت با او  
بودند پرسی علی را چگونه دیدی ؟  
این ها را برایت به روایت های مختلف می  
گویند ؛ بچه های بی گناه و آواره سوری و  
عراقی را که می دید ، خانه های خراب ، مسجد  
های ویران شده و ... را که می دید عجیب به  
فکر فرو می رفت و گاهی شانه هایش می لرزید  
، دائم می گفت: پاسداری که دغدغه نداشته  
باشد پاسدار نیست ، پاسدار باید دغدغه اسلام  
داشته باشد.



هیچ وقت مشکلات مالی او را ناراحت  
 نمیکرد حتی زمانی که در زندگی دچار  
 مشکلات مالی میشد ناراحت نشده اگر من  
 گاهی ناراحت میشدم میگفت مال من حلال است  
 . اگر جایی ضرر کنم خدا از محل دیگری جبران  
 میکند. واقعا در زندگی و همراه شهید علی به این  
 جمله رسیدم. ایمان و توکل به خدا رمز آرامش او  
 بود آرامشی که همیشه میتوانستم در چهره  
 اش ببینم.

با آنکه ناراحتی معده  
 داشت ولی هیچ وقت ندیدم  
 روزه ی خود را نگیرد. سال  
 ۹۳ که در ماه مبارک  
 رمضان که ماموریتش در  
 عراق بود به لحاظ شرایط  
 کاری مجاز بود که روزه  
 نگیرد ولی با تمام سختی  
 ها روزه اش را میگرفت  
 . همچنین از رفتن به  
 سفرهای غیر ضروری خودداری  
 میکرد تا مبدا روزه اش دچار  
 مشکل شود. به نمازهای واجب  
 خود نیز بسیار اهمیت میداد  
 و تمام تلاش خود را میکرد که  
 در هر موقعیتی که بود نماز را  
 در اول وقت به جا بیاورد . به  
 پرداخت خمس نیز بسیار حساس  
 بود و سر سال خمسی خود دقیقا  
 اموالش را برای پرداخت خمس  
 محاسبه میکرد .





## همبازی بچه‌ها

❖ **رابطه شهید با فرزندان:** فرزندان خود زهرا و زینب را خیلی دوست می داشت. از ویژگی های خوبش این بود که وقتی به خانه می آمد تمام مشغله های کاری و خستگی هایش را پشت می گذاشت و خودش با انرژی و نشاط به خانه می آمد. سعی نمی کرد استرس های کاری خود را به خانواده و فرزندان انتقال دهد. در خانه که بود بیشتر همبازی بچه ها می شد و اوقاتی که در خانه بود سعی می کرد اوقات شاد و مفرحی را برای فرزندانش مهیا کند.

## عشق به حضرت زهرا(س)

❖ به جرات باید بگوییم یکی از دلایل انتخاب همسرش برای ازدواج نزدیک شدن به حضرت زهرا(س) بود و همیشه میگفت دوست دارم محرم حضرت زهرا(س) باشم. یکی از دوستانش تعریف میکرد: در زمان تحویل سال نو (۹۴) در کربلا بودیم شهید علی بمن گفت: روضه حضرت زهرا(س) را بخوان و من خواندم بعد از روضه همه به زیارت رفتند و فقط شهید علی ماند. وقتی از زیارت برگشتم دیدم هنوز شهید علی گریه میکند. نمیدانم در آنجا از حضرت زهرا(س) و از اربابش حسین چه درخواستی کرد که در شب شهادت حضرت زهرا(س) اربابش او را خرید و در جوار خودش جایگاهش شد





# عاشق بود و آسمانی

خستگی ناپذیر



**پرکاری شهید علی:** آخرین روز کاریش بود شب قبلش وقتی تماس گرفت و از او پرسیدم که کی برمیگردی بمن گفت فردا آخرین روز کاری من هست دوستان و همکاران همه برای زیارت به نجف میروند ولی من میمانم تا کار خود را تمام کنم و با اولین پرواز برگردم. سه نفر بودند که در آن روز مشغول کار شدند. شهید علی همیشه عادت داشت که بعد از نماز و ناهار کمی استراحت کند و با انرژی دوباره مشغول به کار شود ولی آن روز این کار را نکرد و گفت اگر استراحت کنم کارم تمام شهید علی انسان خستگی ناپذیر و پرکاری بود



نمیشود ...

برایش زمان مهم نبود اولویت با تمام شدن کار بود چه در منزل و چه در محل کار وقتی کاری به او سپرده میشد تا به نتیجه نمیرسید آرام نمیگرفت. وقتی یکی از دوستان از فرمانده اش از احوالات شهید علی می پرسد، او در جواب میگوید شهید علی بسیار پرکار بود و مزد پرکاریش را هم گرفت. از سردار سلیمانی پرسیدند چگونه میشود به فیض شهادت رسید؟ ایشان ابراز میکنند با پرکاری در راه خدا و شهید علی اینچنین به فیض شهادت می رسد.



## عشق به شهادت

یکی از دوستان صمیمی او شهید بیضایی بود که در سال ۹۲ به شهادت رسید. بعد از شهادت او بسیار هوای شهادت داشت و مرتب حرف از شهادت میزد همانطور که آخرین صحبت شهید علی در هیئت مکتب الشهداء این جمله بود: "همانطور که دوستان ما شهید شدند نوبت ما و نوبت عاشورایی شدن ما هم خواهد رسید. ان شاءالله"

شهید زنده است: همان طور که در قران آمده: ولا تحسبن الذين قتلو في سبيل الله امواتا بل احيا عند ربهم يرزقون. که اشاره به زنده بودن شهدا دارد باید بگویم که حضور شهید علی رادر تمام لحظات زندگی بیشتر از آنچه که دیگران فکر کنند لمس کرده ام.





## روای صادقانه

بعضی اوقات که خیلی گرفتار می شوم به خوابم می آید.. شهید به خواب دخترانش هم می آید. اوایل که ما به زهرا در مورد شهادت پدرش چیزی نگفته بودیم.. هر شب می گفت: «چرا بابا نمیداد؟» ... به همه سپرده بودیم چیزی نگویند.. دو هفته پس از شهادت، دخترم زهرا به من گفت: «مامان! چه جوری آدمها پر در می آرن میرن پیش خدا؟» ... گفتم: «یعنی چی؟ کی این حرفو زده؟» ... گفت: «بابا اومده خودش گفته من پر دراوردم رفتم پیش خدا.. حتی یک شب از روی تخت پرید پایین و به من گفت: «بابا شبا میاد.. به من یاد داده.. اینجوری پرواز می کنم.. میرم پیش بابا می خوابم.. اینجا نمی خوابم.. اونجا همه چی داره بابام.. ازهراخلی قورمه سبزی دوست داره! ... بابام به من قورمه سبزی میده می خورم.. عروسکای خوشگل داره و به کرات اتفاق افتاده که دختر کوچک شهید علی «زینب» پدر شهیدش را دیده و او را صدا کرده است.







# یا لیتنا کن معص

علت علاقه شهید علی به رفتن ماموریت های عراق و سوریه

واما مدافعان اسلام و حریم اهل بیت هم قسم شدند تا تاریخ دوباره تکرار نشود و به قول شهید علی: لن تسبی یا زینب مرتین . نخواهیم گذاشت برای دومین بار حضرت زینب اسیر دشمن شودو به ایشان جسارت شود. شهدای مدافع حرم از تمامی تعلقات دنیوی خود گذشته و در راه دفاع از حریم اهل بیت جان خویش را در طبق اخلاص نهاده و خود را تقدیم اسلام نمودند. شهید علی همیشه میگفت وقتی در هیئتها می گویم: یا لیتنا کن معکم . وقت آن رسیده که با دفاع از حریم اهل بیت حسینی بودن و کربلایی بودن خود را نشان دهیم .



نگہ گاہ

زندگی ام



غروب بی تو  
بودن راد حالی  
بر روی کاغذ  
می آورم که  
این قلم توانایی  
به تصویر کشیدن  
روزهای تنهایی ام  
را ندارد.



# دل نوشته ای از مهر شهید



در روزهای تنهایی و دوریت، برگشتنت را با انگشتانم شمارش میکردم. ولی افسوس که نیامدی و مرا تا ابد در انتظار گذاشتی. روزی که خبر پر گشودنت را شنیدم مات و مبهوت با خودم میگفتم: نه... می آید... علی خودش بمن قول داده بود که برمیگردد. علی جان قرار نبود نیمه راه یا بهتر بگویم اول راه همدیگر راها کنیم. لحظه به لحظه ام بی تو پر از تپش های قلبی گذشت که قرار بود با رسیدنت به تپش بیفتد.

آمدی و باز هم به قول خود وفا کردی. آمدی درست در همان زمان که قرار بود برگردی ولی چه آمدنی؟ نه آنچنان که آخرین بار دیده بودمت. خوابیده برگشتی خوابی آرام و ابدی وزیبا.

بخواب. آرام بخواب. اینجا هوا ابری ست... خوشحالم که به آرزویت رسیدی آن هم در راه دفاع از حریم اهل بیت. همان طور که گفته بودی: همان طور که دوستان ما شهید شدند نوبت ما و نوبت عاشورایی شدن ماهم خواهد رسید... و نوبت تو هم رسید...

تحمل روزهای بدون تو سخت است ولی وقتی فکر میکنم که تو در راهی قدم برداشته ای که آرزویت بود آرام میشوم. خدا را شاکرم که در این راه هر چند کوتاه همسفرت بودم و از تو هدیه هایی با ارزش برایم به یادگار مانده است.

وقتی به زهرا میرسم به آرزوهایی که هیچ وقت به آنها نرسیده به بلندی موهایی که دستانت را کم دارد به دویدن های زینب که آغوشت را کم دارد با خود میگویم کاش بودی. یادت هست چه آرزوهایی برایشان میکردی. یادت هست حرفهایی که برای ازدواجشان برای عروس شدن دختران بابا بمن میگفتی...

یادت هست آن روزهای دوری، که چقدر دلتنگ دخترانت میشدی؟ دل تنگ بوسیدنشان. دل تنگ قهقهه و بازی هایشان. دل تنگ چشمانشان و دل تنگ اینکه یکبار زینب صدايت کند بابا... بعد از نبودنت زینب دیگر با عکس تو آرام می گیرد. زهرا به او یاد داده که بابا کیست. نگران نباش میدانم روزی خواهد رسید که فرزندان درک میکنند بابا برای چه رفت؟ خواهند فهمید که بابا نمرده است. شهید شده است و شهید یعنی < به خیر گذشت. نزدیک بود بمیرد > که مردن را همه بلدند. سعادت می خواهد شهید شوی و شهدا زنده اند.

من گله ای ندارم، حتی ناراحت نیستم از دستت... اما دروغ چرا بعضی وقت ها دلم می گیرد برخی ها ارزش جان دادن تو را به خوبی درک نمی کنند، کاش همه بدانند این آرامش و امنیت را مدیون حس غیرت نسبت به ناموس اهل بیت و دین خواهی تو و یاران سفر کرده ات هستیم... کاش برخی ها که با دیده بد نگاه می کنند بدانند تو هم عاشق زن و زندگی بودی اما بین ماندن و رفتن، رفتن را انتخاب کردی... کاش گوشه ای از دل پراحساست را همان ها که طعنه می زنند دیده بودند...

می دانم که هستی، با من راه می روی، دست دخترانت را میگیری، هر آیه قرآنی که به دخترانت یاد می دهم افتخار می کنی. موقع دل تنگی ها کنار سجاده ام نشسته ای و یقین دارم که منتظری تا زمانش فرا برسد به قولت عمل کنی و ادامه زندگی نیمه تمام مان را با شروعی دوباره رقم بزنیم... برایم دعا کن تا، تاب بیاورم و در تنهایی و سختی ها نشکنم... دعا کن تا صبر بانوی حرم قرارم رابیشتر کند...



# پیشونی بندیا زهرا

بخشی از سخنرانی شهید علی یزدانی در هیئت مکتب الشهداء

ایام فاطمیه سال ۹۳



روزه نهم از این ماه که شهادت خیر علی یزدانی

۳۶

## مادرمون زهرا (س) تو زندگیمون همیشه هست فقط باید احساسش بکنیم. حاجت معنوی ازش بخوایم.

حسین یک پیشونی بند یا زهرا داشت که همیشه میبست دور سرش و من از اون خیلی میترسیدم. دو ماه پیش به ما گفتن تو بمون و حسین به اتفاق دوستان رفت ماموریت. رفقا! حسین رو تو کوچه زدن کسایی که پیشش بودن گفتن تو کوچه براش تله کردن وقتی بند کفن رو باز کردیم از حنجرش یک فاصله یک سانتی بریده شده بود سمت راست صورتش نبود دست راستش شکسته بود ولی هنوز پیشونی بند یا زهرا به سرش بود. پیشونی بندی که همیشه ازش میترسیدم.

رفقا این هیئت هیئت مکتب الشهداست جای کم ظرفیت ها نیست از حاج همت نمیگماکه از رو چهار تا کتاب خونده باشم. از همین دو ماه پیش دارم میگم.

مادرمون زهرا (س) تو زندگیمون همیشه هست فقط باید احساسش بکنیم. حاجت معنوی ازش بخوایم.

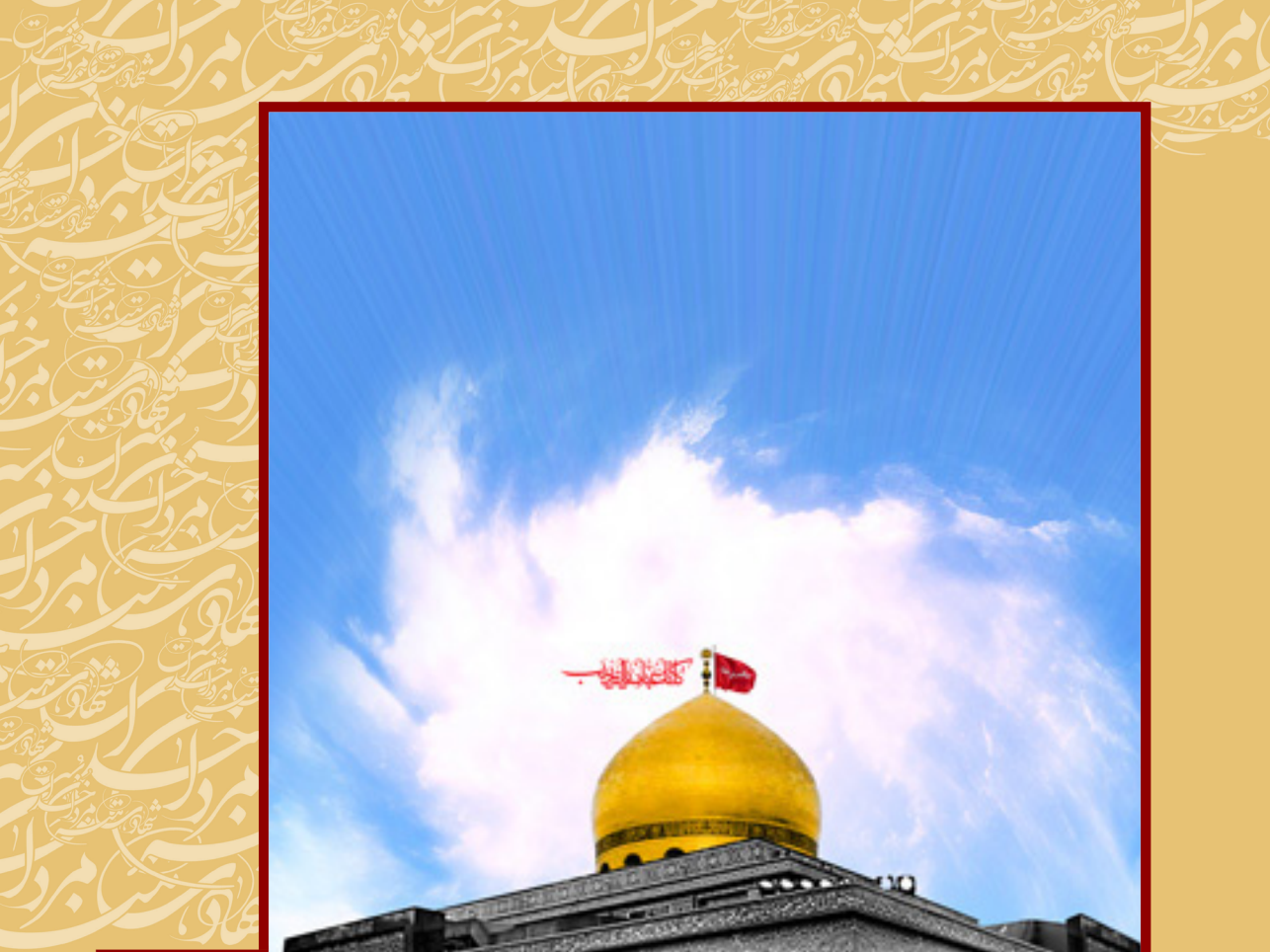
دفعه بعد ماهم بخوایم برای دفاع از حریم اهل بیت برویم یا سربند یا زهرا می رویم. با وجود همه مشکلات مالی همه مشکلات زندگی و همه داد و بیدادهایی که تو دنیا هست راه اهل بیت رو باید رفت درست شنید و درست عمل کرد. حسین نصرتی رفت پس اون راهی که از امام حسین یادگار گرفتیم هنوز ادامه داره.

بسم الله الرحمن الرحيم  
اللهم عجل لوليک الفرج  
دوستان از شما میخوایم که تو این هیئت ها وقتی حضور پیدا میکنید حاجات معنوی خود را بخواید چون حاجات مادی را خود اهل بیت به شما میدهند.

۵ الی ۶ ماه پیش با دوستانم به ماموریت رفته بودم یکی از این دوستان حسن نصرتی (شهید بیضایی) بود سالها با هم بودیم و تو این ماموریت ها هم، کارمون با هم بود.

جوانی خیلی خوب و با ایمانی بود، به فرماندهمون گفتم که اگر اجازه بدهید من مراقب حسین باشم. خیلی جاها بهش تشر میرفتم که حسین تو جلو نیا و عقب و ایسا من خودم کاررو ادامه میدم. یه روز بمن گفت علی تو چرا اینقدر مراقب من هستی؟ بهش گفتم از پیشونی بندت میترسم.





# دکن سبھی پاز سب مرین



## آخرین صحبت شهید محرم ۹۳

شب شهادت دو طفلان حضرت زینب(س) است . باید حضرت زینب(س) و دشمنش را شناخت  
 دشمن اشتباه کرد و به سوریه حمله کرد و دست گذاشت رو غیرت شیعه و شعار ما شد  
**(آن تویی یا زینب مرین)** و نمیخواهیم و نخواهیم گذاشت برای دومین باری بی زینب اسیر دشمن شود.

میخواهم یاد کنم از عده ای که تو همین چند روز شهید شدند .

رفقا با همون قدرت و با همون محکمی که تو قرآن آمده : و اعدو لهم ما استطعتم من قوه . با همون عظمتی  
 که اسلام مخصوصا تو قصه شیعه داشته همه اون کسایی که نام امام حسین رو شنیدند آمدند تو قصه سوریه  
 به حضرت زینب کمک کردند. تقریبا دوماهی بود که دوستان ما درگیر بودند بخاطر اینکه توی ۳۰ کیلومتری  
 کربلا به منطقه ای هست بنام جرف الصخر که حتی امریکا هم که اون زمان وارد عراق شد نتونست اونجا رو  
 تصرف کنه. اما چون زائرهای امام حسین از بغداد برای زیارت کربلا می آمدند جرف الصخر منطقه ای شده  
 بود که بیشترین عملیات انتحاری در آنجا صورت میگرفت . یک ماه و نیم به عده ای زحمت کشیدند تا جرف  
 الصخر رو تصرف کنند و تو این راه چند تن از دوستان ما شهید شدند و می خواهم یاد بشه از شون همان  
 طور که از غیرت زینبی یاد میشه از شهدای دفاع از حرم حضرت زینب یاد میشه یاد کنیم از شهدایی که  
 همین چند روز پیش به شهادت رسیدند بخاطر اینکه راه زائران امام حسین رو امن کنند.

ما باید دشمن زمانه رو بشناسیم و به همون سفتی و به همون محکمی و به همون شدتی که اونها تو این  
 سالها با شیعه دارن برخورد می کنند و رحمی نمی کنند به مسیحی و کرد و هر قوم و قبیله ای که باشند  
 ما هم باید همونطور باشیم، از این سینه زنی ها از این عزاداری ها از این سخنرانی ها درس بگیریم . ظرفیت  
 خودمون رو ببریم بالا و ارادت خودمون رو به امام حسین ببریم بالا و همانطور که دوستان ما شهید شدند و  
 رفتند نوبت ما و نوبت عاشورایی شدن ما هم خواهد رسید ان شاءالله



مبارک مادر بر لقمه الله

و خود بخین رزمندگان و مجاهدان

فی سبیل اللهی که آبروی اسلام

را حفظ و ملت ایران را روخند کردند

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و رسول خدا از قرآن سوره نسا آموخت.

"وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا" بر اساس این آیه که می فرماید: چرا نباید در راه نجات مردان و زنان و کودکان در مانده و بیچاره جنگید؟ همان هایی که فریاد می زنند: پروردگارا ما را از این شهر و دیاری که ساکنانش ستمکارند، خارج ساز. از جانب خودت برای ما یآوری قرار ده تا ما را از دست ظالمان برهاند.

در بین صحبت هایمان می گوئیم: حاج همت ها تمام شدند. دیگر نداریم، ولی این رگ و ریشه وجود دارد و هنوز افرادی هستند که نگاه می کنند و ببینند حرم اهل بیت علیه السلام کجا مورد تعرض قرار گرفته و کجا ظلم و ستم به مردم مظلوم و دست تنگ و پا برهنه و تنها و مظلوم قرار گرفته است که جان خود را فدا کنند

## سخنان سردار حاج سعید قاسمی

در طی این ۳۷ سالی که از عمر انقلابی ما گذشته است، پیوسته حضرت روح الله (ره) ما را با این شعار پرورش داد، شعاری که برای خود او هم نبود و از مولای خود علی بن ابی طالب (ع) آموخته بود که "کونوا للظالم خصما و للمظلوم عوناً" دشمن ظالم باشید و یاری دهنده ستم دیده.

بر اساس این رسالت، انقلاب اسلامی اتفاق افتاد. از امام نقل شده بود: ما از مظلوم دفاع می کنیم و به ظالم می تازیم، شما اسمش را هر چه می خواهید بگذارید. ما شریک غم مظلومان عالم هستیم. در این جمله تکلیف زیادی ایجاد نمی شود که تو بخواهی کاری کنی. می توانی برای همه کسانی که در نقاط مختلف کشته و زخمی می شوند، گریه کنی، ولی بنا نیست کاری انجام دهی. اما بر اساس مدلی که روح الله به ما یاد داد یعنی زنده کرد و احیا کرد و گرنه امام حسین علیه السلام آموخت که چگونه باید رستگاری کرد و شهید شد. بر این اساس که او هم از پدر بزرگوارش آموخته بود و باز پدرش از



بر اساس این دیپلماسی ای که عرضه شد و آیه قرآن که تلاوت شد، اگر تعرضی به خاک و بلاد مسلمین در بوسنی و افغانستان و یمن و چین اتفاق افتاد دیپلماسی به من چه! نداریم. تکلیف است که اگر شرایطش موجود است باید بروی و دفع تجاوز بکنی. دیپلماسی روح الله این بود که: یا همه عالم بگیریم یا همه عالم پی زنیم.



شهید علی تو که دخترهای کوچک داری و خانواده به تو نیاز دارند و کلی کار در مملکت داری. سوریه کجاست؟ برای چه کسی به جنگ رفتی؟ عراق کجاست؟ همان جایی که برای ما مشکلات عظیمی ایجاد کردند. برای آنها کشته شوی؟ آن هم چه زمانی؟ زمان فتح المبین. عجب عملیاتی! ۳۴،۵ سال است که می گذرد. عجب زمانی را هم برای رزم انتخاب کردند. بابا وقتش نیست! عید است. دقیقاً به تعداد این همه سال که گذشت، شما برای فتح المبینی ها مراسم نگرفتید. برای همه گرفتید و این یک قلم که فتح الفتوح شد و بیش از یازده هزار اسیر گرفتید، سرتان گرم است و برایش مراسم نمی گیرید.

پیام امام (ره) به رزمندگان عملیاتی فتح المبین: قلم قاصراست که احساسات خویش را ابراز کند. رحمت واسعة خداوند بر آن مادران و پدرانی که شما شجاعان میدان نبرد را در آن کارزار و مجاهدان با نفس در شب های نورانی را در دامن پاکشان تربیت نمود. مژده باد بر شما جوانان برومند در تحصیل رضای پروردگار که از بالاترین سنگرهای نورانی و معنویست، شما در دو سنگر روحانی و جسمانی ظاهری و باطنی پیروزید. مبارک باد بر بقیةالله وجود چنین رزمندگان و مجاهدان فی سبیل اللهی که ابروی اسلام را حفظ و ملت ایران را رو سفید و مجاهدان خدا را سر افراز نموده. ملت بزرگ ایران به شما سلحشوران افتخار می کند، آفرین بر شما که میهن خود را بر بال فرشتگان نشاندید. و در ملل جهان سرافراز نمودید. مبارک باد بر ملت، چنین جوانان رزمنده ای و بر شما چنین ملت قدردانی که به مجرد فتح و پیروزی توسط رزمندگان به دعا و شادی برخاستید. اینجانب دو دست و بازوی قدرتمند شما را که دست خداوند بالای آن است، می بوسم. و به این بوسه افتخار می کنم. " يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا "





# خدا حافظ علی جان

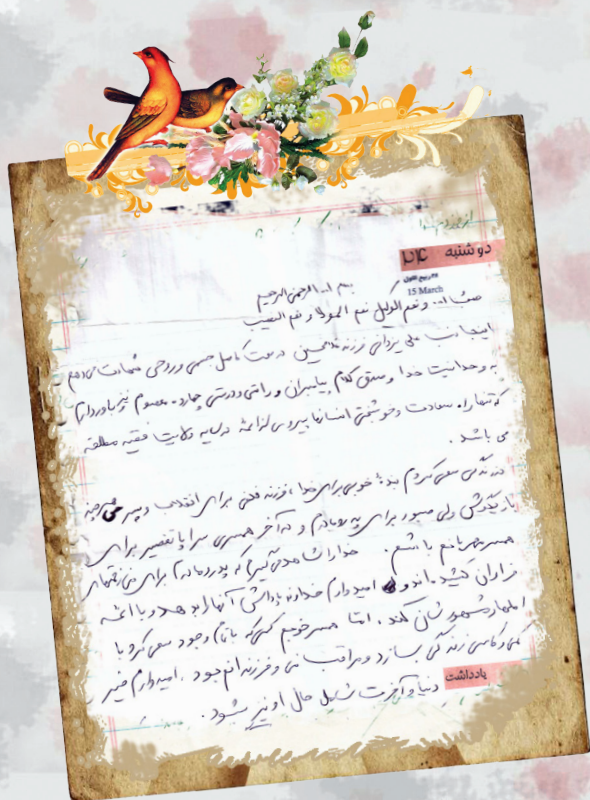
شهید علی قول داده بود فروردین ماه نزد خانواده برگردد و به قولش وفا کرد. اما با بازگشت قطعه هایی اندک از پیکر مطهرش در روزی که باید خودپاژ می گشت داعی عظیم بر دل خانواده و دوستدارانش نهاد. شب شهادت حضرت زهرا (س) آخرین روز ماموریت شهید علی بود. بعد از انفجار بزرگی که در پادگان محل آماده سازی تسلیحات برای نبرد عقب راندن تکفیریهای داعش از حریم سامرا رخ داد پیکر مطهرش قطعه قطعه شد و هر چه از پیکرش در تاریخ پنجم فروردین ماه به تهران بازگشت مورد شناسایی و آزمایشات دی ان ای قرار گرفت.

روز هشتم فروردین ماه سال ۹۴ روز بسیار سختی برای خانواده شهید علی بود. روز وداع با باقیمانده های پیکر شهید عزیزشان در معراج الشهدای تهران. روز تشییع پیکر مطهر شهید علی نهم فروردین ماه بود. همه آمده بودند از بستگان و دوستان شهید علی از گرگان و اردبیل، زاهدان و کازرون و... بار دیگر دارالشهدای منطقه تهران شاهد تشییع باشکوهی از یکی از فرزندان روح الله بود. جمعیت زیادی از بستگان دوستان و علاقه مندان شهید علی او را تا گلزار شهدای یافت آباد بدرقه کردند و در کنار شهدای دیگر به خاک سپردند و در آخر پرچمی که شهید علی برای دخترش زهرا در آخرین دیدارشان قول داده بود تا بعنوان سوغاتی برایش بیاورد زینت بخش مزارش شد.



# دو بخشی از آخرین نوشته مکتوب شهید علی در قالب وصیتنامه

ایجناب علی یزدانی فرزند غلامحسین در صحت کامل جسمی و روحی شهادت میدهم به وحدانیت خدا و صدق کلام پیامبران و راستی و درستی چهارده معصوم و نیز بر این باورم که تنها راه سعادت و خوشبختی انسانها پیروی از ائمه در سائر ولایت فقیه مطلقه میباشد. در زندگی سعی کردم بنده خوبی برای خدا، فرزند خوبی برای الطلاب و پسری هر چند بازیگوش ولی صبور برای پدر و مادرم و در آخر، همسری سرپا تقصیر برای همسر مهربانم باشم. خدا را شایدمی گیرم که پدر و مادرم برای من زحمتهای فراوان کشیده اند و امیدوارم خداوند پاداش آنها را بدهد و با ائمه اظهار مشهور کند. اما همسر خوبم کسی که با تمام وجود سعی کرد با کمی و کاستی زندگی بسازد و مراقب من و فرزندانم بود امیدوارم خیر دنیا و آخرت شامل حال او نیز بشود.



# شهدا را یاد کنیم با ذکر صلوات

